

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
info

<https://konkur.info>

رستم و اشکبوس

سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست ، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود . سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین های دیگر به ایران می تازد. کیخسرو ، رستم را به یاری می خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران ، به میدان می آید و مبارز می جوید . یکی دو تن ، از سپاه ایران پای به میدان می نهند اما سرانجام رستم ، پیاده به میدان می رود. نبرد رستم با اشکبوس یکی از عالی ترین صحنه های نبرد تن به تن است که در آن طنز گویی و چالاکي و دلاوری و زبان آوری با هم آمیخته است.

۱- خروش سواران و اسبان زودشت ز بهرام و کیوان ، همی برگزشت

قلمرو زبانی :

اسب : اسب / بهرام : سیاره مریخ / کیوان : سیاره زحل / خروش : بانگ و فریاد،

قلمرو ادبی:

تناسب (مراعات نظیر) : بهرام ، کیوان / مجاز: بهرام و کیوان مجاز از «آسمان» / کنایه : «خروش از بهرام و کیوان گذشتن»
کنایه از «فریاد بلند» / اغراق

قلمرو فکری :

بانگ و فریاد بلند اسبان در میدان نبرد به اوج آسمان رفت.

۲- همه تیغ و ساعد ز خون بود، لعل خروشان دل در زیر نعل

قلمرو زبانی:

تیغ : شمشیر / ساعد : آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد. / لعل : سنگی گران بها به رنگ سرخ /

قلمرو ادبی:

تشبیه (تیغ و ساعد: مشبه ؛ لعل: مشبه به ؛ سرخ خونین بودن: وجه شبهه / دل خاک : اضافه استعاری / نعل : مجازاً اسب / جناس: لعل ، نعل

قلمرو فکری:

شمشیر و ساعد سواران مثل لعل ، سرخ و خونین شده بود. خاک در زیر پای سواران به ناله و فریاد در آمده بود.

۳- نساند ایچ باروی خورشید، رنگ بر جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ

قلمرو زبانی:

ایچ : هیچ /

قلمرو ادبی:

کنایه : « با روی خورشید نماند رنگ» کنایه از « ترسیدن، خورشید تاریک شد» / «به جوش آمده خاک» کنایه از « مضطرب و آشفته، گرد و خاک بلند شده» / اغراق : به جوش آمدن خاک / تشخیص: خورشید روی داشته باشد / جناس: رنگ ، سنگ

قلمرو فکری :

گرد و خاک از میان کوه و سنگ بلند شده و جلوی نور خورشید را گرفته و تاریک شده بود.

۴- به لشکر، چنین گفت کاموس که گرد که گر آسمان را بساید سپرد

قلمرو زبانی:

کاموسک یکی از فرماندهان سپاه افراسیاب / گرد: پهلوان / سپردن: طی کردن / اغراق: آسمان را طی کردن

قلمرو فکری:

کاموس دلیر به لشکر چنین گفت که اگر می خواهید آسمان را طی کنید (کار خارق العاده ای بکنید) ...

۵- همه تیغ و گرز و کمنند آورید به ایرانیان، تنگ و بند آورید

قلمرو زبانی:

گرز: نوعی اسلحه قدیمی دارای دسته‌ای که سر آن گرد و بزرگ بود و برای ضربه زدن به کار می رفت / کمنند: دام و طنابی که در جنگ برگردن دشمن انداخته به جانب خود کشند. / تنگ: رنج و اندوه، ضد فراخ

قلمرو فکری:

تیغ و گرز بیاورید و عرصه را به ایرانیان تنگ کنید و با کمنند آن‌ها را به بند بکشید.

۶- دلیری کجا نام او اشکبوس همی بر خروشید برسان کوس

قلمرو زبانی:

کجا: که (ویژگی سبک قدیم) / همی بر خروشید: بر می خروشید (ماضی استمراری) / کوس: طبل بزرگ، دهل

قلمرو ادبی:

تشبیه: اشکبوس همانند طبل جنگی خروشید / تشخیص: طبل بخروشد

قلمرو فکری:

پهلوانی که نام او اشکبوس بود همانند طبل جنگی فریاد کشید

۷- بسا که جوید ز ایران، نبرد سرهم نبرد اندر آرد به کرد

قلمرو زبانی:

هم نبرد: حریف

قلمرو ادبی:

ایران: مجاز از سپاه ایران / کنایه: «سر به گرد آوردن» کنایه از «نابود کردن» / واج آرایی حرف ن ر «

قلمرو فکری:

به میدان جنگ آمد تا از ایرانیان مبارز بطلبد و آن مبارز را شکست دهد.

۸- بشد تیز رهم با خود و کبر همی کرد رزم اندر آمد به ابر

قلمرو زبانی:

بشد: رفت / تیز: به سرعت / خود: کلاه جنگی / گبر: نوعی جامه جنگی، خفتان

قلمرو ادبی:

ابر: مجاز از آسمان / اغراق: گرد و خاک به ابر برسد / جناس: گبر، ابر

قلمرو فکری:

رهام به سرعت با کلاه جنگی و زره به میدان جنگ رفت به گونه ای که گرد و غبارش به آسمان برخاست.

۹- برآویخت رهام با اشکبوس برآمد ز هر دو سپه، بوق و کوس

قلمرو زبانی:

برآویخت: جنگید / بوق: شیپور جنگی / کوس: طبل جنگی

قلمرو ادبی:

تناسب: بوق، کوس / سپه: مجاز از افراد سپاه بوق / کوس: مجاز از صدای بوق و کوس

قلمرو فکری:

رهام با اشکبوس گلاویز شد و از هر دو سپاه صدای بوق و شیپور برخاست.

۱۰- به گرز گران دست برداشکبوس زمین آهنین شد، سپهر آبنوس

قلمرو زبانی:

گرز: وسیله جنگی / گران: سنگین / آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه، سخت و سنگین و گرانبهاست /

قلمرو ادبی:

تشبیه: (زمین مانند آهن شد) سپهر آبنوس شد (تشبیه) / اغراق (آسمان تیره و تار شود از گرد و غبار) / مجاز: زمین و سپهر

مجاز از همه جا

قلمرو فکری:

وقتی اشکبوس گرز سنگین خود را به دست گرفت زمین مثل آهن خود را محکم کرد و آسمان تیره و تار شد.

۱۱- برآهیخت رهام، گرز گران غمی شد ز پیکار دست سران

قلمرو زبانی:

برآهیخت: بر کشید / گران: سنگین / غمی شد: خسته و ناتوان شد / سران: پهلوانان (رهام و اشکبوس)

قلمرو فکری:

رهام گرز سنگینش را بیرون کشید، دست آن ها از نبرد با گرز های سنگین خسته شد.

۱۲- چو رهام گشت از کشتانی ستوه پشید زو روی و شد سوی کوه

قلمرو زبانی:

ستوه: خسته و درمانده / شد: رفت، فرار کرد

قلمرو ادبی:

کنایه: روی پیچیدن: روی برگرداندن، فرار کردن / روی و سوی: جناس ناقص اختلافی

قلمرو فکری:

وقتی رهام از جنگ با اشکبوس درمانده شد، از او روی برگرداند و به سوی کوه فرار کرد.

۱۳- ز قلب سپاه اندر آشفست طوس بزد اسب، کاید بر اشکبوس

قلمرو زبانی:

قلب سپاه: مرکز سپاه / کاید: که بیاید / بزد اسب: اسب را به حرکت درآورد / بزد اسب: اسب را به حرکت درآورد.

قلمرو فکری:

توس فرماندهی سپاه ناراحت شد، سوار بر اسب گشت تا برای مبارزه با اشکبوس به میدان جنگ بیاید.

۱۴- تهمتن برآشفت و با طوس گفت که رهام را جام باده است جفت

قلمرو زبانی:

تهمتن: پهلوان، لقب رستم / مصراع دوم: رهام جفت جام باده است را: بدل از کسره، فک اضافه / باده: شراب / جفت: همدم، یار /

قلمرو ادبی:

جفت جام باده بودن: کنایه از توانایی جنگ نداشتن اهل عیش و نوش بودن / تشخیص: (این که جام باده یار کسی باشد) کنایه / مصراع دوم کنایه از «رهام مرد جنگ نیست» / جناس: گفت و جفت

قلمرو فکری:

رستم خشمگین شد و به توس گفت، که رهام مرد جنگ و مبارزه نیست او مرد عیش و نوش است...

۱۵- تو قلب سپه را به آیین بدار من اکنون، پیاده، کنم کارزار

قلمرو زبانی:

قلب سپه: مرکز سپاه / به آیین: با نظم / کارزار: جنگ

قلمرو فکری:

تو از مرکز سپاه خوب محافظت کن من اکنون پیاده با او می جنگم.

۱۶- کمان به زه را به بازو فلند به بند کمر بر، بزوتیر چند

قلمرو زبانی:

کمان به زه: کمان آماده / به بند کمر بر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم (نشانه سبک قدیم)

قلمرو ادبی:

کمان به زه: کنایه از «کمان آماده برای تیراندازی» / مراعات نظیر: کمان، زه، تیر

قلمرو فکری:

رستم کمان آماده را به بازوی خود افکند و چند تیر به بند کمر خود زد (قرار داد)

۱۷- خروشید: کای مرد رزم آزمای همساروت آمد، شوباز جای

قلمرو زبانی:

خروشید: فریاد زد / مرد رزم آزمای: مرد جنگجو (صفت فاعلی مرکب مرخم) / همساروت: حریف / مشو باز جای: فرار نکن، بایست

قلمرو ادبی:

مشو باز جای: کنایه از «فرار نکن»

قلمرو فکری:

رستم فریاد زد که ای مرد جنگ طلب، حریف تو آمد فرار نکن.

۱۸- کشانی بنخندید و خیره ماند عنان را گران کرد و او را بنخواند

قلمرو زبانی:

خیره بماند: تعجب کرد / عنان: دهنه، افسار

قلمرو ادبی:

عنان گران کردن: کنایه از «ایستادن»

قلمرو فکری :

اشکبوس خندید و تعجب کرد، افسار اسب را کشید و ایستاد و رستم را صدا زد.

۱۹- بدو گفت خندان: که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست؟

قلمرو ادبی:

مصراع دوم: کنایه از « کشته شدن رستم» / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری :

اشکبوس با خنده گفت نام تو چیست؟ چه کسی بر تن بی سر تو گریه خواهد کرد؟ (حتماً تو را خواهیم کشت)

۲۰- همستن چنین داد پانخ که نام چه پرسی کزین پس نینی تو کام

قلمرو زبانی :

کام: مجازاً به معنی « مراد ، آرزو » است.

قلمرو ادبی:

جناس: نام ، کام

قلمرو فکری :

رستم چنین جواب داد که چرا نام مرا می پرسی؟ بدون شک بعد از این زنده نخواهی ماند تا به آرزویت برسی.

۲۱- مرا مادرم نام ، مرگ تو کرد / نمازه مرا پتک ترگ تو کرد

قلمرو زبانی:

را: در مصراع اول ، بدل از کسره است (فک اضافه) (مادرم نام من ...) / پتک: ابزاری مانند چکش بزرگ فولادین / ترگ: کلاه خود /

قلمرو ادبی:

واج آرای صامت های (م.ر.گ) / تشخیص: (زمانه مانند انسانی است که با پتک مرا بر سرت خواهد کوبید) / ترگ: مجاز از سر / تشبیه: من مانند پتکی هستم / جناس: مرگ ، ترگ / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری :

مادرم نام مرا « مرگ تو » گذاشت و روزگار مرا وسیله ای برای مرگ تو قرار داد (در هر صورت من باعث مرگ تو هستم)

۲۲- کشانی بدو گفت: بی بارگی به کشتن دهی سر به یکبارگی

قلمرو زبانی:

باره: اسب / بی بارگی: بدون اسب /

قلمرو ادبی:

سر: مجاز از «وجود رستم»

قلمرو فکری:

اشکبوس به رستم گفت بدون اسب خودت را به کشتن خواهی داد.

۲۳- همستن چنین داد پانخ بدوی: که ای بیهوده مسرد پرخاش بجوی

قلمرو زبانی:

تهمتن: لقب رستم / پرخاش جو: جنگجو

قلمرو فکری:

رستم به اشکبوس گفت: ای مرد جنگ طلب بیهوده ... (این بیت با بیت بعد موقوف المعانی)

۲۴- پیاده ندیدی که جنگ آورد سرکشان زیر سنگ آورد؟

قلمرو زبانی:

استفهام انکاری: سؤالی که نیاز به پاسخ ندارد و برای تأکید می آید.

قلمرو ادبی:

کنایه: « سر زیر سنگ آوردن » کنایه از « نابود کردن » / جناس: جنگ، سنگ

قلمرو فکری:

آیا تاکنون ندیدی که جنگجویان واقعی پیاده به جنگ می روند و جنگ طلبان را نابود می کنند.

۲۵- هم اکنون تو را ای نبرده سوار پیاده بیاموزت کارزار

قلمرو زبانی:

نبرده: کار آزموده، ماهر / ت: متمم (به تو) / کارزار: جنگ

قلمرو ادبی:

تضاد: سوار، پیاده (در بیت طنز وجود دارد. شاید امروزه معادل « نبرده سوار » بشود گفت « پهلوان پنبه »)

قلمرو فکری:

ای جنگ جوی سواره اکنون پیاده جنگ کردن را به تو یاد می دهم.

۲۶- پیاده مرا زان فرستاد توس که تا سپ بستانم از اشکبوس

قلمرو زبانی:

زان: به آن دلیل / بستانم: بگیرم

قلمرو فکری:

به این دلیل توس مرا پیاده فرستاد تا اسبت را از تو بگیرم و سوار آن شوم...

مفهوم: تحقیر اشکبوس

۲۷- کشانی بدو گفت: « با تو سلج نینم همی جز فوس و مزج »

قلمرو زبانی:

کشانی: اشکبوس کوشانی / سلج: سلاح (سلج ممال سلاح) / فسوس: مسخره کردن، ریشخند / مزج: مزاح، سخنان

غیر جدی، شوخی (مزج ممال مزاح)

قلمرو فکری:

اشکبوس به رستم گفت: « تو سلاحی جز مسخره کردن و شوخی کردن نداری. (اهل جنگ نیستی)

۲۸- بدو گفت رستم: که تیر و کمان بیسن تا هم اکنون، سر آری زمان

قلمرو ادبی:

کنایه: « سر آری زمان » کنایه از « مرگت فرا رسیده است » / جناس: کمان، زمان / مراعات نظیر: تیر، کمان

قلمرو فکری:

رستم گفت: این تیر و کمانم را ببین که همین الآن مرگت فرا می رسد.

۲۹- چو نازش به اسپ گرانمایه دید کسان را به زه کرد و اندر کشید

قلمرو زبانی:

نازش: نازیدن او / گرانمایه: قیمتی، ارزشمند

قلمرو فکری :

وقتی رستم نازیدن او را به اسب خود دید کمان آماده خود را کشید.

۳۰- یکی تیر زد بر اسب اوی که اسب اندر آمد ز بالا به روی

قلمرو زبانی:

بر اول : حرف اضافه / بر دوم : سینه / جناس : بر ، بر

قلمرو فکری :

آن چنان تیری بر سینه ی اسب او زد که اسب از بالا بر زمین افتاد.

۳۱- بخندید رستم ، به آواز گفت : که نشین به پیش گرانبایه جفت

قلمرو زبانی:

جفت : همدم / گرانبایه جفت : اسب عزیز / جناس : گفت ، جفت / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری :

رستم خندید و با صدای بلند گفت اکنون پیش اسب عزیزت بنشین.

۳۲- سرودگر بداری، سرش در کنار زبانی بر آسای از کارزار

قلمرو زبانی:

سزد : شایسته است / ش: مضاف الیه (سر او) / کنارک آغوش / بر آسای : استراحت بکنی، آرام بگیری / بیت دارای طنز است

قلمرو فکری :

شایسته است اکنون سر اسب عزیزت را در آغوش بگیری و لحظه ای از جنگ کردن دست بکشی.

۳۳- کمان را به زه کرد زود اشکبوس تنی لرز لرزان و رخ، سندروس

قلمرو زبانی:

سندروس : نوعی صمغ درختی زرد رنگ (در اینجا زرد بودن رنگ مورد نظر است) /

قلمرو ادبی:

تشبیه : رخ سندروس (چهره اش مانند سندروس زرد شد) / کنایه: « رخ سندروس شدن » کنایه از « ترسیدن » / کمان به زه:

کنایه از کمان آماده تیراندازی / تن لرزان: کنایه از « ترس و وحشت » / واج آرایبی: « ز ، ر »

قلمرو فکری :

اشکبوس به سرعت کمانش را آماده کرد در حالی که ترسیده بود و بدنش می لرزید.

۳۴- به رستم بر آنکه ببارید تیر تمستن بدو گفت : بر خیره خیر

قلمرو زبانی :

خیره خیر : بیهوده / به رستم بر : آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبکی)

قلمرو ادبی:

استعاره مکنیه: ببارید تیر (تیر مانند باران ببارید) / اغراق : باریدن تیر

قلمرو فکری:

اشکبوس به سوی رستم تیرهای زیادی را پرتاب کرد . رستم به او گفت بیهوده ...

۳۵- همی رنجبه داری تن خویش را دو بازوی و جان بداندیش را

قلمرو فکری :

بدن و بازوی خود را به رنج می اندازی و روح پلید خود را دچار عذاب می کنی.

۳۶- تهمتن به بند مکر، برد چنگ گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ

قلمرو زبانی :

گزین کرد : انتخاب کرد / خدنگ: چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می سازند / چوبه : واحد شمارش « تیر »

قلمرو فکری :

رستم دست برد به بند کمرش و یک تیر از چوب خدنگ را انتخاب کرد.

۳۷- یکی تیر الماس پیکان، چو آب نهاده براو چهار پر عقاب

قلمرو زبانی :

الماس پیکان : دارنده پیکان پولادین ، پیکان تیز

قلمرو ادبی:

تشبیه : نوک تیر مانند آب تیز (درخشان) بود /

قلمرو فکری :

تیری برنده چون الماس که نوک آن را جلا داده و بر آن چهار پر عقاب بسته بودند (را انتخاب کرد)

۳۸- کمان را بسایدرستم به چنگ به شست اندر آورده، تیر خدنگ

قلمرو زبانی :

شست : انگشتی مانند از جنس استخوان بود که در انگشت شست می کردند و در وقت کمان داری ، زه کمان را با آن می

گرفتند /

قلمرو ادبی :

مجاز: « چنگ » مجاز از « دست »

قلمرو فکری :

رستم کمان را در چنگ گرفت و با شست تیر خدنگ را آماده ی پرتاب کرد.

۳۹- نزد بربر و، سید اشکبوس پهر آن زمان، دست او داد بوس

قلمرو ادبی :

تشخیص: آسمان مانند کسی است دست را می بوسد / اغراق: آسمان بیاید دست کسی را ببوسد / دست بوسیدن : کنایه از تشکر

کردن / جناس: بر ، بر / واج آرایبی : « ب ، س » /

قلمرو فکری :

رستم آنچنان تیر را بر سینه ی اشکبوس زد که آسمان از او تشکر کرد.

۴۰- کشانی هم اندر زمان، جان بداد چنان شد که گفتی ز مادر نژاد

قلمرو ادبی :

کنایه: « جان دادن » کنایه از « مردن » / اغراق : در جان دادن اشکبوس به طوری که هرگز زاده نشد / واج آرایبی : صامت « ن »

قلمرو فکری :

اشکبوس آن چنان به سرعت مُرد که انگار اصلاً از مادر زاده نشده است.

شاهنامه، فردوسی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- بیت زیر را پس از مرتب سازی اجزای کلام ، به نثر ساده برگردانید.

«بشدتینز، رهام با خود و کبر ،هی کردوزم اندر آمد به ابر»

رهام به سرعت با کلاه جنگی و زره به میدان جنگ رفت به گونه ای که گرد و غبارش به آسمان برخاست.

۲- وقتی می گوئیم «بهار» به یاد چه چیزهایی می افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه ، شکفتن و ... از چیزهایی هستند که به ذهن می رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می آیند؛ به این شبکه ها یا مجموعه ها «شبکه معنایی» می گویند.

اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس ، برای هر واژه ، شبکه معنایی بسازید.

معنا : نوعی اسلحه قدیمی دارای دسته ای که سر آن گرد و بزرگ بود و برای ضربه زدن به کار می رفت

گرز

شبکه معنایی: تیغ ، گرز ، کمند

معنا: سیاره زحل

کیوان

شبکه معنایی: کیوان ، بهرام

۳- در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک «متمم» همراه با دو حرف اضافه به کار می رفت؛ مانند:

فردوسی به حمید بر، تیره کون کشت روز ،هی کاست زو، قرکتی فروز

در این درس ، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متمم پیدا کنید. به بند کمر بر - به رستم بر

۴- گاهی در برخی واژگان مصوت «ا» به مصوت «ی» تبدیل می شود؛ مانند:

- رکاب رکیب

- حجاب حجیب

به این شکل های تغییر یافته ، کلمات «ممال» گفته می شود؛

چند کلمه ممال در متن درس بیابید و بنویسید. سلاح (سلج) مزاح (مزیح)

قلمرو ادبی:

۱- مفهوم کنایی هر یک از عبارت های زیر را بنویسید:

- عنان گران کردن: ایستادن

- سر هم نبرد به گرد آوردن: شکست دادن

۲- یکی از آداب حماسه ، رجز خوانی پهلوانان دو سپاه است . کدام ابیات درس می توانند نمونه هایی از این رجز خوانی باشند؟

۲۱ و ۲۴ الی ۲۶ - ۳۱ ، ۳۲

۳- هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاد روی و بزرگ نمایی شود ، در زبان ادبی به این کار «اغراق» می گویند. این آرایه در

متن های حماسی کاربرد فراوانی دارد؛ مانند:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشود نام انریاب
فردوسی

از متن درس ، دو نمونه از کاربرد « اغراق » را بیابید و آن را توضیح دهید

بیت ۱: خروش سواران و اسبان زدشت از بهرام و کیوان، همی برگذشت | بیت ۷: بشدتیر نام باخود و کبر اهی کرد رزم اندر آمد به ابر |

بیت ۱۰: به کرزگران دست برداشگبوس | زمین آهین شد سپهر آبنوس

۴- در کدام ابیات ، لحن بیان شاعر ، طنز آمیز است؟ ۱۹ - ۲۱ - ۳۱ - ۳۵

قلمرو فکری:

۱- چرا رستم از رهام بر آشت؟ چون از میدان جنگ فرار کرده بود

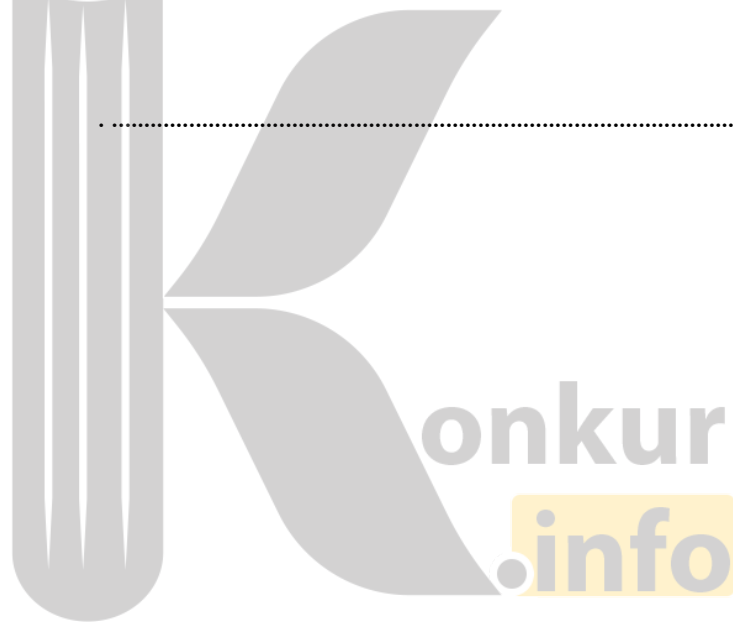
۲- به نظر شما ، چرا رستم پیاده به نبرد ، روی آورد؟ برای نشان دادن قدرت خود و تحقیر اسگبوس

۳- بر پایه این درس ، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید. اعتماد به نفس - بی باک - وطن پرستی - غیرت و تعصب

۴- از دید روحی - روانی چه ویژگی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می بالیم؟ میهن دوستی و ملی گرایی - شجاعت - پهلوانی -

حاصل.

۵-



عامل و رعیت

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: «شنیده‌ام فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت، بر رعیت

دزدستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد.» گفت: «روزی سزای او بدهم.» گفت: «بلی، روزی سزای او بدهی

که مال از رعیت تمام شده باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نمی، دویش و رعیت را چه سود

«دارو؟»

پادشاه خجل گشت و وضع مضرت حاصل بفرمود در حال.

قلمرو زبانی: پادشاهی را (به پادشاهی) را حرف اضافه

سنده باشد: گرفته باشد / مصادره: جریمه کردن / خزینه: ممال خزانه / مضرت: زیان

قلمرو ادبی:

درازدستی کردن: کنایه از «تجاوز و ستم»

سرکسک باید هم اول برید نه چون کوفته‌اند مردم دید

قلمرو ادبی:

سر بریدن: کنایه از «کشتن» بیت دارای مثل است

سر: مجاز از «گردن»

قلمرو فکری:

ارتباط معنایی دارد با:

بند باید کرد سیلی را ز سر (یعنی جلوی سیل را باید از سرچشمه گرفت) / ای سلیم آب ز سرچشمه بند / که چو پر شد نتوان

گلستان، سعدی

بستن جوی.

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>